

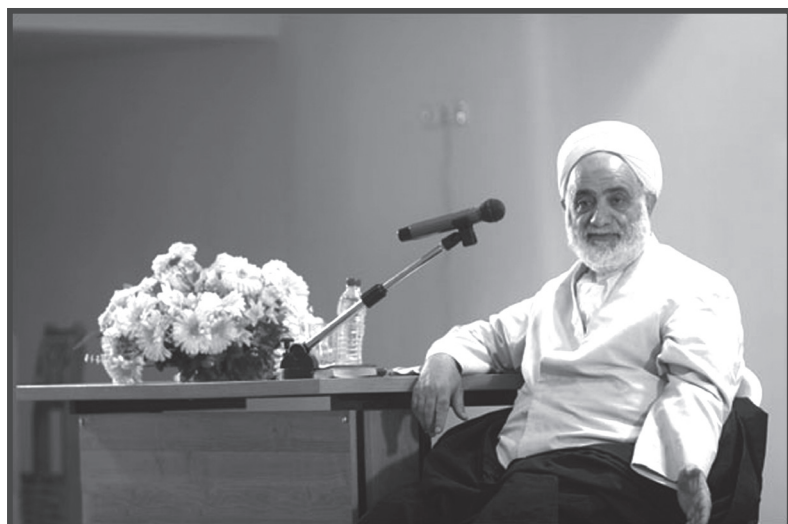
فوتبال به ج

طلبه‌ها از مریخ نیامده‌اند

جبار

۸

ش ۱۳۳



دلیلش چیست؟

ایشان فرمود: دلیلش این است که این‌ها که خوانده‌ای علم حقیقی نبوده، اگر علم حقیقی و واقعی بود، تواضع انسان زیادت می‌شد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «ثمرۃ العلم العبودیة» علم واقعی آن است که هر چه زیادت می‌شود، خشوع و عبادت انسان زیادت شود.

احتجاج در پاکستان

گردهمایی بسیار مهمی در پاکستان بود. من هم با دعوت در آن جلسه شرکت کرده بودم. هرچند بعضی‌ها تعریف‌هایی درباره شیعه داشتند، ولی اکثراً علما و دانشمندان اهل سنت بودند و بر علیه شیعه صحبت می‌شد.

نوبت به من رسید، فکر کردم چه بگویم، رقتم پشت تریبون و گفتم: نه شیعه و نه سنی! همه خوشحال شده و برایم کف زدند. بعد گفتم: برای شیعه سه دلیل از قرآن دارم، اگر شما هم دارید ارائه دهید:

اول: قرآن می‌فرماید: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سابقین هستند و ائمه چهارگانه اهل سنت (مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی) همه از متأخرین می‌باشند.

دوم: قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» و «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ» تمام پیشوایان شیعه، جهاد کرده و در راه خدا شهید شده‌اند، ولی ائمه چهارگانه اهل سنت چطور؟

سوم: قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ ولی درباره ائمه چهارگانه یک آیه هم نداریم.

تأثیر عمل یا سخنرانی

در اهواز کلاس‌های زیادی داشتیم، در یکی از کلاس‌ها عنوان درس این بود: خداوند چرا در دنیا ما را به جزای اعمال مان نمی‌رساند؟

برای این سؤال چند جواب آماده کرده بودم، ولی قبل از پاسخ به سؤال به جوان‌ها گفتم: شما نیز فکر کنید و جواب بدهید. یکی از جوان‌ها بلند شد و جوابی داد. دیدم جواب خوبی است و آن جواب در یادداشت‌های من نیست. قلم و دفتر خود را برداشتم و همان‌جا یادداشت کرده و آن جوان را هم تشویق کردم و گفتم: من این را بلد نبودم.

شاید برایتان جالب باشد بدانید بیش‌ترین خاطرات طلبه‌ها از چه جنسی است. یکی از مهم‌ترین کار طلبه‌ها برنامه‌های تبلیغی یا به قول خودمان منبر و سخنرانی در مناسبت‌های مختلف است. محرم و صفر و ماه مبارک رمضان اوج این برنامه است ولی بقیه سال هم زیاد پیش می‌آید که طلبه‌ها به تبلیغ بروند. خاطرات سفرهای تبلیغی از شیرین‌ترین و گاهی تلخ‌ترین خاطرات طلبه‌هاست. برای همین سری به صندوقچه خاطرات یکی از موفق‌ترین و مشهورترین طلبه‌ها زدیم تا از جنس این خاطرات باخبر شویم.

هفته اول دی‌ماه مراسمی در محله قدیمی سرپل امیربهدار، ساختمان قدیمی انجمن آثار و مفاخر ایرانی واقع در خیابان ولیعصر تهران برگزار بود تا از تلاش‌های معروف‌ترین آخوند ایران تجلیل شود. کسی که پست یا عنوان سیاسی نداشته تا با آن شناخته شود ولی همه سیاسیون و غیر سیاسیون او را می‌شناسند. وگرنه او هم شاگرد امام است و دیانت و سیاستش از هم جدا نیست. تجلیل از مردی که در گرمای طاقت فرسای قم بستنی می‌خرد و بچه‌هایی که برای روکم‌کنی از آفتاب لنگ ظهر فوتبال بازی می‌کردند را به خوردن بستنی صلواتی دعوت می‌کرد و در زمانی کمتر از سه سوت که بچه‌ها بستنی‌شان را لیس می‌زدند برایشان مسأله می‌گفت. شاید تعجب کنید اگر بشنوید تا به حال ده‌ها پایان نامه خارجی درباره او نوشته شده. مردی که راحت می‌گوید بلد نیستیم. شیخ محسن قرائتی...

او در مراسمی که برایش گرفته بودند گفت: در مملکت ما ۲ چیز جایش خالی است، ما باید در حال حاضر به خنده حلال و حکیمانه بپردازیم و احساس می‌کنم جای سایت خنده حلال و حکیمانه و همچنین ستاد تسهیل ازدواج در کشور ما خالی است که اگر کسی اقدام نکند و زنده باشم، خودم وارد این وادی خواهم شد.

تبلیغ ناموفق

اوائل طلبگی‌ام به روستایی جهت تبلیغ اعزام شدم. آن‌ها مقید بودند مبلغ باید خوب و خوش صدا مصیبت بخواند و چون من نمی‌توانستم، عذر مرا خواستند و من نیز آن‌جا را ترک کردم.

توجه به مستمعین

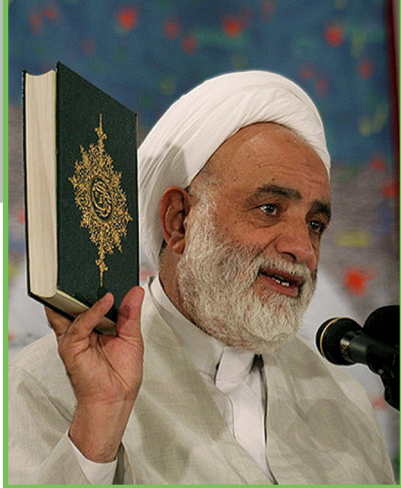
ماه مبارک رمضان بعد از افطار سخنرانی داشتم. یک شب، گرم صحبت بودم و هوا خیلی گرم بود و جلسه کمی طول کشیده بود، یک نفر بلند شد و گفت: آقا! مثل این که امروز بعد از ظهر خوب استراحت کرده‌ای و افطار هم دعوت داشته‌ای و خوب خورده‌ای، من امروز سر کار بوده‌ام و خیلی خسته‌ام و افطاری هم آتش ترش خورده‌ام، بس است، چقدر صحبت می‌کنی!

فوتبال به جای سخنرانی

جبهه جنوب رفته بودم، برادرانی را در حال توپ بازی دیدم، خواستند بازی آنان را برای سخنرانی من تعطیل کنند. گفتم: نه و اجازه ندادم. خودم هم لباس را کندم و همراه آنان بازی کردم.

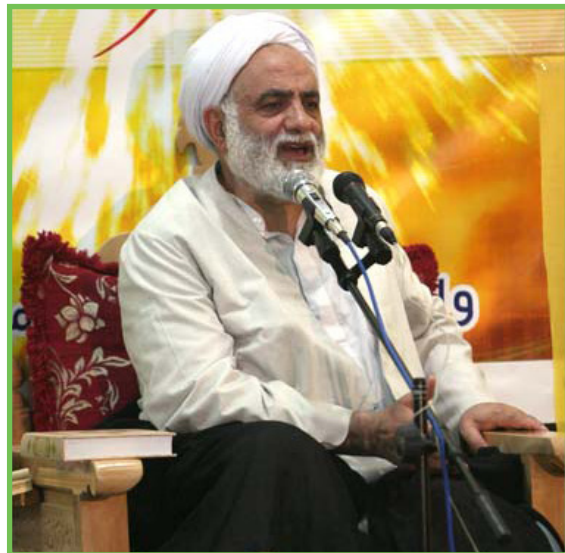
ثمره علم واقعی

به علامه طباطبائی قدس سره گفتم: اول تحصیل و طلبگی‌ام وقتی عبادت می‌کردم حال بهتری داشتم، هر چه علمم زیادت‌ر شده، حال و توجهم کمتر شده



محمد بهمنی

سای سخنرانی



روز آخری که خواستیم از اهواز بیرون بیایم، یکی از دبیران گفت: عکس العمل شما در مقابل آن دانش آموز و قبول و یادداشت جواب او، از همه سخنرانی‌های شما اثر تربیتی‌اش بیش‌تر بود.

ورزش یا کلاس؟!

زمان طاغوت برای تبلیغ به منطقه‌ای رفته بودم. هرچه از مردم دعوت می‌شد، کم‌تر کسی به مسجد می‌آمد. در نزدیکی مسجد جوان‌ها والیبال بازی می‌کردند. از آن‌ها خواستم تا همبازی‌شان شوم. با تردید پذیرفتند... عبا و عمامه را کنار گذاشته و قدری والیبال بازی کردم. هنگام اذان شد... تقاضا کردم که با من به مسجد بیایند و ۵ دقیقه نماز بخوانند و ده دقیقه به صحبت من گوش کنند. پذیرفتند و از آن پس هر شب جوان‌ها به مسجد می‌آمدند.

بلد نیستم!

جلسه پاسخ به سؤالات بود و من مسئول پاسخگویی به سؤالات. سؤال اول مطرح شد. گفتیم: بلد نیستیم. سؤال دوم: بلد نیستیم. سؤال سوم: بلد نیستیم. تا بیست سؤال کردند؛ بلد نبودم، گفتیم: بلد نیستیم. گفتند: مگر اسم جلسه پاسخ به سؤالات نیست؟ گفتیم: پاسخ به سؤالاتی که بلدم. خوب این‌ها را بلد نیستیم. خداحافظی کرده، سالن را ترک کردم. مردم بهم نگاه کردند و از سالن به خیابان ریختند و دور من جمع شدند و یکی یکی مرا بوسیدند. می‌گفتند: عجب شیخی! صاف می‌گوید بلد نیستیم! و مرا دعوت کردند که برای آن‌ها سخنرانی و کلاس داشته باشیم.

برداشت‌های جدید

یکی از کسانی که بعداً اعدام شد، روزی آمد قم و به من گفت: طلبه‌ها را جمع کن حرف‌های تازه‌ای دارم. جلسه تشکیل شد و او برداشت‌های جدید و تفسیرهای امروزی پسند از قرآن داشت. من گفتم: شما این حرف‌ها را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این‌ها استنباط و برداشت‌های جدید من است. گفتم: اولاً شما سواد چندانی ندارید. ثانیاً شما حق ندارید چنین برداشت کنید. باید

بینی امامان معصوم علیهم السلام از این آیات چه فهمیده‌اند؟ باید با جو قرآن آشنا بشوی. حالا برای این که مشکل حل شود، خوب است شب جمعه به مجلس استاد مطهری برویم و شما مطالب خود را عرضه کنید. ایشان گفت: اگر این حرف‌ها را به مطهری بگوئید، شما خائن هستید. این اسلام ناب است که من دوست دارم شما طلبه‌ها بدانید. گفتم: این چه اسلامی است که گوینده می‌خواهد طلبه بفهمد، امانی‌خواهد استادش بفهمد؟!

زندگی استاد

روزی به شهید مطهری (ره) مطلبی را گفتم که ایشان خندید. گفتم: شما استاد ما هستی و علامه طباطبایی استاد شماست. اگر شما چند روزی به مدرسه فیضیه تشریف می‌آوردید و طلبه‌ها سادگی زندگی شما، ظرف‌شستن و لباس‌شستن شما را از نزدیک می‌دیدند، درس بزرگی برای آنان بود. این صحنه‌ها مشکلات را برایشان آسان و به زندگی دلگرم می‌کند.

الگوگیری از استاد

استادی داشتم که کتاب‌هایش را در دستمالی می‌گذاشت و به کلاس درس می‌آمد. وقتی ما استاد را این‌گونه می‌دیدیم، از نداشتن کیف غصه نمی‌خوردیم.

شهادت در تبلیغ

زمان طاغوت به شهری رفته بودم. با شرکت گروهی از فرهنگیان و طلاب و سرشناس‌های شهر، جلسه‌ای مخفیانه، تشکیل شده بود. جلسه از ساعت ۱۲ تا ۳ نیمه شب طول کشید. بحث این بود که با این شاه و برنامه‌هایش چه باید کرد؟ هرکس چیزی گفت، من گفتم: ما باید این سد منیت را بشکنیم. به جای این که منتظر آمدن جوان‌ها به مسجد باشیم، عبا را کنار بگذاریم و پای تخته سیاه برویم، باید شهادت داشته باشیم. آن وقت مثالی زدم. گفتم: حدیث داریم نگهداشتن بول، مضر و نماز خواندن در این حالت مکروه است. اگر با وضو به مسجد رسیدی و احتیاج به آب پیدا کردی، در صورتی که بول کنی وضو بگیری، به نماز جماعت نمی‌رسی، اسلام می‌گوید: از نماز جماعتی که آن قدر ثواب دارد، صرف نظر کن و بول را نگه ندار.

اما ما گاهی ساعت‌ها در جلسه‌ای می‌نشینیم در حالی که بول خود را نگه داشته‌ایم و شهادت بیرون رفتن و ادرار کردن را نداریم و می‌گوئیم زشت است. کسی که شهادت این کار را ندارد، نمی‌تواند مردم را براه بیندازد. تا من این را گفتم، جمعیتی بلند شدند و راه افتادند. معلوم شد همه ادرار داشته‌اند.

اشتباه در تبلیغات

گروهی از بازاریان در شهری برای ایام فاطمیه از من دعوت کردند تا در مسجد بازار سخنرانی کنم. گفتم: آقایان در این ایام باید از کسی دعوت کنید که درباره حضرت زهرا علیها السلام کتابی نوشته باشد. ثانیاً بجای مسجد، تمام دختران دانشجو و دانش آموز را در سالی دعوت کنید تا ایشان درباره زن نمونه صحبت کنند. شما مرتکب چند اشتباه شده‌اید: انتخاب گوینده، انتخاب شونده و انتخاب مکان. به جای آیه الله ابراهیم امینی نویسنده کتاب بانوی نمونه مرا انتخاب کرده‌اید، به جای دخترها پیرمردها را و به جای دبیرستان، بازار را برگزیده‌اید. دعوت کنندگان ساکت شدند و رفتند.

جدید

۹

ش ۱۳۳